

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

میلاد مبارک امام همام علی بن محمد الهادی صلوات الله علیهما و علی آبائهما و ابنائهما
الطیبین الطاهرین المعصومین. خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت
معصومیه علیها السلام و همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران تبریک عرض می‌کنیم و
امیدواریم که خدای متعال ما را از شیعیان راستین آن‌ها قرار دهد و دست ما را از دامن
مبارک‌شان در دنیا و آخرت کوتاه نفرماید. این صلوات خاصه آن وجود مبارک را
خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَصِيِّ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِمَامِ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَلْفِ أئِمَّةِ الدِّينِ وَ الْحُجَّةِ
عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَهُ نُورًا يَسْتَضِيءُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ قَبَشَّرَ بِالْجَبْرِيلِ مِنْ تَوَائِكَ
وَ أَنْذَرَ بِالْإِلِيمِ مِنْ عِقَابِكَ وَ حَذَّرَ بِأَسْكَ وَ ذَكَّرَ بِأَيَّامِكَ وَ أَحَلَّ خَلَائِكَ وَ حَرَّمَ حَرَامَكَ وَ بَيَّنَّ
شَرَائِعَكَ وَ فَرَّائِضَكَ وَ حَصَّنَ عَلَى عِبَادَتِكَ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَ تَهَيَّ عَنْ مَعْصِيَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ
أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَ ذُرِّيَّتِهِ أَنْبِيَائِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

اشکال دوم یا سومی که بر قاعده قبح عقاب بلایان شده است به نحو اطلاق، فرمایش
محقق یزدی بود که ایشان یک کبری و یک صغری را ادعا فرمودند، در کبری ایشان
فرمود آن چه که به عقل عملی‌مان درک می‌کنیم این هست که عقاب بلایان در جایی
قبح است که هیچ مانع برای بیان وجود نداشته، نه مانعی برای خود مولی من الخوف و
التقية و امثال ذلک و نه موانع خارجی مثل اخفاء ظالمین و امور آخر. هیچ کدام از این‌ها
اگر نباشد مولی با این که خواسته‌ای دارد، قانونی دارد، مجعولی دارد اما در عین حال
خودش بلامانع اصلاً بیان نکرده. این جا بله عقاب قبح است، می‌گویند می‌خواستی
بگویی. اما در جایی که مانعی وجود داشته باشد یا احتمال می‌دهیم وجود داشته باشد در
این موارد نه، عقل ما یک چنین چیزی را درک نمی‌کند قطعاً یعنی حکم می‌کند به این که
قبح نیست یا لااقل شک داریم، عبارات‌شان مختلف است بعضی جاها می‌فرمایند، در
بعضی تعبیرات‌شان می‌فرمایند که می‌دانیم که قبح نیست در این صورت و در بعضی
جاها می‌فرمایند که لم نقطع بقبحه، ما قطع به قبح نداریم بنابراین باید تفصیل بدهیم، این
کبری، اما صغری هم فرموده ما در فقه‌مان، در شریعت‌مان یقین داریم به هر دو امر، به
هر دو مانع، یعنی می‌دانیم در اثر خوف و تقیه بسیاری از احکام را شارع نفرموده، و باز
می‌دانیم در اثر موانع خارجی بسیاری از احکامی که حتی گفته شده به دست ما نرسیده،
کتاب‌هایی از بین رفته و چه و چه و این‌ها. «لأننا نعلم بخفاء احکام كثيرة قد بينه الشارع و
لم يصل إلينا أو لم يبينها من جهة التقية فكيف نقطع حينئذٍ بالبراءة و قبح العقاب على
الواقع المجهول».

ج: خدای متعال که وحی به هر کسی نمی‌کند یعنی امکان شاید نداشته باشد چون خدای متعال بخواهد وحی بفرماید باید آن قابلیت دریافت وحی را داشته باشد پس تکویناً اصلاً معلوم نیست که بشود به همه وحی کرد، جبرائیل برای همه نازل بشود. ثانیاً می‌خواهد به واسطه اولیائش بفرماید دیگه، اولیاء هم که انسان‌هایی هستند «قل إنا أنا بشرٌ مثلكم» می‌کشند، مسموم می‌کنند، چه می‌کنند و این‌ها، و بنا نیست که همه جا معجزه. چون آن هم باز خلاف حکمت است معجزه باشد همه جا، چرا؟ برای این که همان چیزی که در بعضی آیات مبارکات هست که می‌گفتند خدای متعال چرا ملائکه نمی‌فرستد، اگر می‌خواهد ما را هدایت بکند ملائکه بفرستد که دیگه ما شک و تردید نکنیم. خدای متعال چه جواب داده؟ فرموده اگر ملائکه هم بخواهم بفرستم به صورت آدم می‌فرستم، چرا؟ برای این که الجاء و اضطرار در تصدیق لازم نیاید، ایمان به غیب باشد و الا اگر غیب شهود بشود دیگه مضطر هستیم به قبول، مگر ما می‌توانیم الان قبول نکنیم روز است؟ آن که ایمان نیست، این که دیگه بارک‌الله ندارد، آن که دیگه جزای به خیر ندارد که، جزای خیر مال آن جایی است که پرده روی آن است شما با برهان و با استدلال ایمان به آن پیدا می‌کنی، آن ارزش دارد. برای این که ایمان به غیب باشد «یؤمنون بالغیب» باشد خدای متعال در حد الجاء نمی‌آورد فلذا می‌بینیم که بله اصل مطلب که ارتباط این بشر با خدای متعال هست به اندازه این معجزاتی هست، که این ثابت می‌شود. اما دیگه بقیه‌اش الجاء نیست با استدلال است، با بیان است، با این‌ها است.

این فرمایش مرحوم سید قدس سره، در این فرمایش بعضی مناقشات وجود دارد هم در صغری و هم در کبرایی که ایشان می‌گویند. اما صغری که حالا اشکال صغروی زیاد مهم نیست اما در عین حال این فرمایش ایشان محل اشکال است که فرموده است که «نعلم بخفاء کثیر من الاحکام» ما علم به خفای کثیری از احکام نداریم همان طور که در بحث حجیت خبر واحد آن جا بیان شده ما احتمال می‌دهیم، برای خاطر این که ممکن است این کتبی که از بین رفته یا همین مدینه العلم صدوق رضوان الله علیه که الان مفقود است ممکن است مشبهات او در آن روایاتی که موجود است باشد، ما علم نداریم یک حکمی در آن‌ها بوده که مشابه نداشته باشد، در روایات دیگر مشابه آن ذکر نشده باشد، از احکام الزامیه؛ واجبات یا محرمات، به وجدان که مراجعه می‌کنیم در وجدان‌مان چنین علمی نمی‌بینیم که قسم حضرت عباس بخوریم حتماً یک وجوب‌هایی، یا یک حرمت‌هایی در آن‌ها بوده که الان لم یصل الینا، بله آن روایت نرسیده اما مشابهش ممکن است رسیده باشد.

و یا این که به تقیه بسیاری از احکام؛ وجوب‌ها و محرماتی هست که به تقیه گفته نشده است، چنین چیزی را هم یقین نداریم، خب امامی تقیه کرده نفرموده، امام دیگر ممکن است تقیه نبوده در آن ظرفش فرموده. این که به خاطر تقیه مسلماً احکامی گفته نشده باشد ما چنین چیزی را علم نداریم به آن، بله احتمال می‌دهیم. پس بنابراین این که ایشان فرموده ما یقین داریم این چنین نیست. ولی این اشکال خیلی مهم نیست، چرا؟ برای خاطر این که وقتی احتمال هم می‌دهیم دیگه به آن دلیل عقلی نمی‌توانیم تمسک کنیم، یعنی مثل تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه‌اش می‌شود، باید کلام را این جوری تقریر کنیم در مقام که وقتی کبرایی ما این است که وقتی قبیح است که مانعی نباشد، و در این موارد؛ در شبهات حکمیه، فقیه احتمال می‌دهد مانع باشد یا مانعی از طرف خودش که تقیه و این‌ها بوده یا موانع خارجی بوده. پس نمی‌تواند به این دلیل تمسک کند چون در تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه‌اش، نه این که بگوییم حتماً می‌دانیم این چنین بوده

است.

این اشکال تصحیح می‌کند بیان را، و الا اشکالی نیست که مطلب را به طور کلی و بیان ایشان را به طور کلی بخواهد از بین ببرد. و اما اشکال کبروی که در کبرای فرمایش ایشان هست...

س: ... بعضی‌ها برعکس است یعنی مثلاً از این جهت که نباید نقض غرض مولی بشود بالاخره احکامی که مصلحت دارد باید بیان بشود ولو خوف از دشمن و ظالم و این‌ها هم باشد در جای دیگر، معصوم دیگر فرمودند و به ما رسیده، لذا این احتمال را کنار بگذاریم.

ج: شاید معصومین دیگر آن‌ها هم خوف داشتند. برای ما که ثابت نیست شاید آن‌ها هم خوف داشتند. علاوه بر این که ببینید تقيه....

س: ...

ج: تقيه فقط برای خود ائمه هم نیست، تقيه برای شیعیان‌شان هم هست. فعلاً این حکم اگر گفته بشود شیعیان در مخاطره قرار می‌گیرند، ممکن است ... یا تقيه حتی ممکن است تقيه دیگری باشد، یعنی الان ممکن است جائری، کسی این حرف را نزده کما این که صاحب حدائق تصویر تقيه‌های مختلف را یکی هم این است که اصلاً برای این که شناخته نشود به عنوان یک فرقه منسجم و روی آن‌ها برنامه‌ریزی نکنند برای شیعه‌ها آن جوری گفتند که بگویند آقا این‌ها یک دسته نیستند، آن‌ها آن جوری عمل می‌کنند، آن‌ها آن جوری عمل می‌کنند و حتی ممکن است این اقوال هم توی عامه نباشد ولی برای این که این‌ها یک فرقه به هم پیوسته شناخته نشود که یک قدرت دارند، یک جماعت کثیری هستند، نه به آن‌ها می‌گویند شما آن جوری عمل کنید، آن‌ها را می‌گویند شما این جوری عمل بکنید با این که هم حرفی که به او می‌زنند، هم حرف‌هایی که به او می‌زنند هیچ کدام در عامه ممکن است نباشد. این هم یک نوع تقيه است که مرحوم صاحب حدائق ظاهراً در مقدمات حدائق می‌فرماید حمل بر تقيه کردن فقط این نیست که شما حتماً در خلفای جور یا فقهای عامه بروید پیدا بکنید که این قول باشد، نه حمل بر تقيه فرموده این تقيه گفته شد یعنی این تقيه عام، این ملاحظه شما که شما شناخته نشوید.

س: ...

ج: بله، فلذا اشکالی ندارد ما احتمال تقيه می‌دهیم، منتها احتمال تقيه اگر معارض نداشته باشد لایأس به، چون ظاهر کلام این است که به خاطر چیز واقعی گفته شده نه تقيقه، خلاف ظاهر است اما اگر دو روایت تعارض کردند لایأس به که بگویم حمل بر تقيه بکنیم آن که خلاف است به خاطر این جهت است که بگویم این تقيه شاید بوده.

و اما در کبری، کبری این است که وجه فرق چیست که شما می‌فرمایید اگر مولی خودش نگفته، هیچ مانعی هم نبوده، آن جا عقل لایحکم به برائت.... ببخشید اگر خودش نگفته یحکم بالبراءة و قبح عقاب. اما آن جایی که خوفی در کار بوده و یا مانع خارجی بوده آن جا می‌فرماید نه، این جا عقاب هست و استحقاق هست. فارق این دو تا چیست؟ یعنی آن جا تقصیر کرده مولی؟ باید می‌گفته نگفته؟ اگر اعمق از این که ایشان و مرحوم ایروانی قدس سره دیروز می‌فرمودند اگر عمیق‌تر فکر کنیم که بعدی‌ها مثل محقق شهید صدر

فکر کردند که ما باید ببینیم آن مولی چقدر حق مولویت دارد در رتبه قبل، آن است که مینا می‌شود برای عقل که در مقابل آن چه چیزی را حکم کند یا درک کند. محقق ایروانی یک مقداری عمیق شدند، گفتند این که استحقاق هست یا نه، می‌شود عقوبت بشود یا نه، حق عقوبت این جا هست یا نه، این یک مسأله بدوی نیست، این باید مسبوق به سابقه باشد یعنی یک الزام من العقلی باشد، اگر الزام من العقلی بود آن وقت می‌گویند تو مخالفت با این الزام کردی پس استحقاق عقوبت داری، اما اگر الزام من العقلی نبود همین جوری عقل بیاید مستقیماً بدواً بگوید تو استحقاق داری یا استحقاق نداری، معنا ندارد. این شایسته بود از محقق ایروانی ولی حرف این است که الزام باید از کجا نشأت بگیرد. چرا الزام می‌کند؟ رتبه قبل از الزام را باید محاسبه کرد، الزام من العقل درست است، عقاب همین جور بدواً معنا ندارد بگویی استحقاق هست یا نیست، باید یک وظیفه‌ای باشد، یک تکلیفی باشد، یک چیزی باشد. ولی صحبت این است که آن الزام و آن تکلیف از کجا نشأت می‌گیرد. از این نشأت می‌گیرد او مولای بالذات تو هست و کل وجود تو از اوست، و آن این حق را دارد که اگر با این که تمام چیزهایی که تو داری منه است، حدوثاً و بقائاً این چنین است، حالا اگر او یک خواسته‌ای داشت حتماً باید به زبان بیاورد، حتماً باید بگوید، بله یک وقت تو غافل بالمره هستی، اصلاً تو ذهنت خطور نکرده. اما اگر نه، غافل نیستی، توجه کردی، احتمال دادی، از خواسته او به این اندازه پرده برداشته شده پیش تو که احتمالش را می‌دهی، آیا حتماً باید بگوید یا چنین مولایی عقل عملی درک می‌کند که این خلاف بندگی و رسوم عبودیت است نسبت به چنین مولایی که انسان با این که احتمال خواسته‌اش را می‌دهد اعتنا نکند. این جا را باید حساب کرد، اگر ما این جا را حساب بکنیم فرقی نیست گفته باشد یا نگفته باشد. ممکن است کسی این جور بگوید همان طور که حق الطاعه‌ای می‌گوید. پس بنابراین شما یک نکته‌ای این جا نگفتید، سؤال این است که اگر آن مولی مولایی است که این چنین است، نه مولاهای عرفی و عادی، اگر یک مولایی این چنینی است و واقعاً شما احتمالش را می‌دهید که چنین تکلیفی می‌خواهد و قدرت هم داری...

س: دأبش این است که خواسته‌هایش را می‌گوید، این همه احکام و تکالیف را گفته...

ج: حالا اگر نگفت، یک جا نگفت، دأبش درسته، مگر دأب به معنای این است که تخصیص می‌زند به آن، یک وقت شما از این دأب می‌فهمید که پس ندارد که نگفته است، آن پس می‌فهمید ندارد و احتمالش را دیگه نمی‌دهید، می‌گویید آقا منهج ایشان این بود که هر چه می‌خواهد می‌گوید اگر نگفت معلوم می‌شود نمی‌خواهد. اما یک وقت می‌گوییم نه ما به دست نیاوریم که حالا هر چه می‌خواهد می‌گوید، بله خیلی‌هایش را می‌گوید، این را هم چرا می‌گوید؟ برای خاطر این که ما را از زحمت زیاد بیرون بیاورد چون هی نگویید احتمالات زیاد، ما به عدد احتمالات... دیگه آقا از یک طرفی می‌فهمیم نماز واجب است، حالا به طرف قبله است، پشت به قبله است، این طرف است، آن طرف است، چهار طرف بخوایم نماز بخوانیم اگر نگویید، عقل می‌گوید چهارتا نماز بخوان اگر نگویید بیشتر بخوان. برای این که این گرفتاری‌ها از ما منته علینا و رحمه علینا گفته. حالا یک جا هم نگفت، نگفت آیا عقل نمی‌گوید چنین مولایی را... حق الطاعه که مسلک دوم هست که می‌گوید مطلقاً ما باید... مسلک دومی که حالا بعد به آن می‌رسیم، آن مناقشه‌اش نسبت به حرف ایروانی قهراً و حرف محقق یزدی این است که این تفصیلی که... این مطلبی که شما محقق ایروانی می‌فرمایید آملید محاسبه تا آخر نکردید، یک مقداری عمیق شدید اما تا آخر کار نرفتید. محقق یزدی که شما می‌آیید تفصیل می‌دهید ما وجهی برای تفصیل نمی‌بینیم. اگر این مولی این چنین مولایی است در همه صور باید اطاعت کنید، اگر نه،

می‌گویید مولای حقیقی این چنین در جایی که بیان نکرده، نه بیان نکرده، بیانش به دست ما نرسیده حالا إما به خاطر این که بیان نکرده یا کرده و موانعی در پیش بوده. نه فقط و فقط آن جایی عقل درک می‌کند که باید اطاعت کرد و این‌ها که بدانیم، که محقق ابروانی گفت لابد که مثلاً بگویم این جوری است، موضوع وجوب اطاعت در ناحیه... در فهم عقل علم به تکلیف است، که حالا این را ما ان شاءالله در آن فرضیه محقق... فرضیه ثانیه ان شاءالله بیشتر به آن می‌پردازیم.

پس این مناقشه‌ای که ما نسبت به فرمایش این دو بزرگوار داریم.

س: ...

ج: بله.

س: ...

ج: نه مبنایی است یعنی چه؟

س: ...

ج: نه مناقشه این شد که شما در تبیین فرمایش‌تان دارید تفصیل می‌دهید. می‌گوییم مبنای تفصیل چیست؟ در آن نقطه بالاتر را شما محاسبه کردید؟ شما که در کلامت نیاروید آن نقطه بالاتر را، باید بروی سر آن مولی، چون عقل راجع به آن مولی دارد حرف می‌زند.

س: ... به خاطر حق مولویت شهید صدر بود این اشکال می‌بود که ما الفارق بین ثبوت حق المولویه در موردی که اخفاء ظالمین باشد، و عدم ثبوت حق مولویت در جایی که اخفاء الظالمین نباشد. ...

ج: پس تکرار کنم. ببینید گفتیم عقل که می‌گوید عقاب هست، عقاب نیست، جایی که می‌گوید عقاب هست استحقاق هست یک قضیه بدوی معنا ندارد باشد، تا قبلش چیزی نباشد همین جور بگوید عقاب هست، دنگش گرفته بگوید عقل این جا عقاب است این جا عقاب نیست، بی‌ملاک، گتره و گراف، این که نیست. پس این که می‌گوید استحقاق هست باید مفروض باشد قبلش یک چیزی باید باشد که براساس تخلف از آن بگوید استحقاق داری. پس به سید عرض می‌کنیم که شما پس بنابراین باید محاسبه که می‌خواهید بکنید این جوری محاسبه نکنید که استحقاق و عدم استحقاق را همین جور خودش را بدوی حساب کنید بدون این که پایه را حساب کنید باید بروید پایه را حساب کنید. پایه چیست؟ پایه این است که دارد می‌گوید اطاعت مولی. پس باید ببینید آن مولی، مولویت او چه اقتضاء می‌کند، چه چیزی را یقتضی؟ یقتضی که عقل بگوید، مطلقاً باید اطاعت بکنی، یا نه، علی التفصیل می‌گوید باید اطاعت بکنی. باید برویم آن جا. پس بنابراین آن چیزی که خدمت سید عرض می‌شود این است که این فرمایش شما را ما نمی‌توانیم بپذیریم، این تفصیلی که حضرتعالی دادید قانع کننده نیست چون آن با جدلی که ادعا دارید می‌فرمایید وجهی برای آن روشن نکردید. شما اگر می‌خواهید وجه روشن کنید باید چه کار کنید؟ چون بالضرورة ما می‌فهمیم که حکم به استحقاق و عدم استحقاق و حسن عقاب و عدم حسن عقاب نمی‌شود یک قضیه بدویه باشد، باید براساس چیز قبل باشد که یک الزامی، یک تکلیفی و آن الزام و تکلیف هم که عقل می‌خواهد داشته باشد براساس این که آن چقدر اقتضاء می‌کند، هر موضوعی که حکم می‌رود روی آن در اثر اقتضائات آن موضوع است

دیگه. باید ببینید آن موضوع چه اقتضاء می‌کند. این جا اطاعت خدای متعال است، اطاعت از شارع است، ما باید ببینیم شارعیت او، مولویت او چه مقدار اقتضاء دارد، آن جا را محاسبه کنیم ببینیم آن اقتضاء می‌کند اطاعت مطلقه را هم در مواردی که علم داری، هم در مواردی که احتمال می‌دهی، البته در مواردی که اصلاً غافل محض هستی روشن است که قدرت نداری بر هیچ چیز، آن جا معنا ندارد. آیا مطلقاً می‌گوید یا مطلقاً نمی‌گوید، آن جا را باید حساب بکنید و ما...

س: ... باید بگوییم مطلقاً، اما مولی ... ائمه ممکن است تقیه هم بکنند ولی دست‌شان برای رساندن احکام بسته نیست.

ج: بسته است. دست‌شان بسته نیست یعنی چه، دست‌شان بسته است، بله بگویند و کشته بشوند؟ بله یک جاهایی که... بگویند و کشته بشوند، بگویند و مسلمان‌ها کشته بشوند، شیعه‌ها کشته بشوند. بله می‌توانند بگویند ولی همین معنایش این است که دست باز نیست دیگه، به خاطر این که این محذورات در مقابلش هست نه این که تکویناً امتناع ذاتی دارد گفتن آن. امتناع وقوعی دارد، امتناع وقوعی هم به این معنا که یک محاذیر ذاتی مفسده‌ای دارد پیش می‌آید، و الا نه خب بگویند. نمی‌خواهیم بگوییم مثل اجتماع نقیضین است، که آن امتناع ذاتی دارد. معنایش این است که یعنی این مصالح از بین می‌رود، مفاسدی پیش می‌آید و امثال این‌ها.

س: حاج آقا ...

ج: در موانع عرفیه. نه ما چنین ادعایی نکردیم، گفتیم آن جا را باید محاسبه بکنیم. پس نسبت به بیان محقق یزدی می‌خواهیم بگوییم این بیان ایشان این مستند به یک ادعا است، مستند به یک دلیل نیست. اگر می‌خواهد ما را قانع کند، بحث علمی است دیگه که ما هم معتقد بشویم به همین. چرا، می‌گوییم شما هم باید بروید آن جا محاسبه بکنید، چه کسی آن جا را محاسبه کرده؟ شهید صدر آن جا را محاسبه کرده یا امثال ایشان آن جا را محاسبه کردند که توی فرضیه ثانی حالا باید آن جا را برویم تعمیر کنیم ببینیم که آیا حرف ایشان درست است که آن جا می‌گوید بله عقل ما درک می‌کند که چنین مولایی مطلقاً، یا این که نه این چنین نیست.

س: ...

ج: فارغ ذکر نفرموده. فارغی ذکر نکرده که ما را قانع کند که چرا تفصیل می‌دهد و درستش این است که برود آن جا را محاسبه کند که ایشان آن جا را محاسبه نفرموده کما این که محقق ایروانی هم بیانش ناقص است ولو بهتر از ایشان است. چون ... ندارد ایشان. ولی باز آن تعمیقی که باید بکند وسط راه مسأله را ول کرده، همین فرموده که استحقاق عقاب و عدم استحقاق تابع این است که عقل الزامی دارد یا ندارد، همین. می‌گوییم بالاتر باید بروی، الزام دارد و ندارد راجع به چه کسی؟ راجع به مولی، پس باید ببینیم مولی مقتضی الزام هست یا مقتضی الزام نیست، چه اقتضایی می‌کند مولویت او، آن را باید محاسبه بکنیم.

س: اشکال منهجی.

ج: نه فقط منهج نیست. اشکال این است که ادعای تفصیل بلا دلیل است در این جا، بدون این که تحلیل و دلیلی ارائه داده باشد چون مسلّم است خودش یک مسأله بدوی عقلی

نیست، این حتماً استحقاق و عدم استحقاق در بر یک پایه‌ای باید استوار باشد، یک مسأله بدوی نیست که بگویم آقا این استحقاق دارد آن استحقاق ندارد. دل‌مان می‌خواهد، بگویم این استحقاق عقاب دارد آن ندارد، این که نیست، باید یک سرّی داشته باشد، یک وجهی داشته باشد، یک پایه‌ای داشته باشد، چرا این استحقاق دارد آن ندارد؟ چون تخلف کرده از یک وظیفه‌ای پس استحقاق دارد، تخلف نکرده پس استحقاق ندارد. پس باید پای این بیاید میدان.

س: ... وجهی برای آن بگویم می‌گویم که مرحوم شهید صدر می‌گوید با توجه به نکاتی که شارع مقدس دارد از جمله مثلاً ... اگر مانعی نبوده؛ نه خوفی برای خودش بوده نه ... اقتضاء این است که بگوید وقتی نمی‌گوید پس صغری منتفی می‌شود، یعنی....

ج: وقتی نمی‌گوید نمی‌خواهد....

س: ...

ج: اگر شما به این برسید که وقتی نمی‌گوید نمی‌خواهد، خلف فرض است. چون فرض‌مان این است که قانونی دارد، خواسته‌ای دارد نگفته، شما می‌گویید وقتی نگفت می‌فهمیم که ندارد. نه این نیست، این خلاف فرض است. فرض‌مان این است... شما این را باید جواب بدهید، به علم ایقوف فهمیدیم و احتمال دادیم که دارد با این که احتمال می‌دهیم دارد، نگفته، یا حتی می‌دانیم دارد ولی نگفته، و در اثر نگفتنش محتمل است این باشد، این‌ها یک اجمالی برای ما پیدا می‌شود. می‌دانیم این جا یک حکمی دارد، نمی‌دانیم این است یا آن است ولی نگفته. بنابراین یک جایی می‌دانیم دارد و می‌دانیم نگفته، و یا احتمال می‌دهیم داشته باشد. چرا نگفته؟ ممکن است برای این نگفته ببینید شما با این حکم عقلت چه کار می‌کنی، شما را امتحان بکند، ممکن است برای این باشد.

س: ...

ج: بله، قبول داریم اما سر جایش؛ لو کان لبان که ربطی به این ندارد. آن لو کان لبان، یعنی کجا گفتند لو کان لبان؟ مثلاً اگر احتمال می‌دهیم شاید لازم باشد بعد از اینکه ما وضو برای نماز بگیریم بگویم لا اله الا الله که وضویمان درست باشد. این جا می‌گویند لو کان لبان، این مسأله مبتلا به، همه احتیاج به آن دارد، اگر شرع این جوری چیزی قرار داده بود در آن این لبان و ظهر. گفته بود دیگه، پس معلوم می‌شود نگفته. حالا اگر نگفته درسته، حالا احتمال را می‌دهی، اگر دلیل بتوانید اقامه بکنید برای این که سیره متشرعه برخلاف این است، کذا است و این‌ها، نفی می‌کنیم. اگر نتوانستید این حرف‌ها را بنزید حق الطاعه می‌گوید باید بگویید اتفاقاً لا اله الا الله، مگر برائت شرعی جاری بکنیم. برائت عقلی نمی‌توانیم جاری کنیم. رفع ما لایعلمون و این‌ها هم می‌توانی جاری کنی.

س: ...

ج: بله بله. ولی اگر حق الطاعه‌ای شدید می‌گوید. منتها چیزی که شما را راحت کرده و از وحشت بیرون می‌آورد برائت شرعی است.

س: یعنی اگر شرعی نبود....

ج: اگر شرع نگفته بود رفع ما لایعلمون، که منت هم گذاشته، اتفاقاً منت گذاشتن با همین

می‌سازد که اگر من نگفته بودم باید می‌کردی، و الا چه منتی است؟ همین رفع ما لایعلمون که لسانش لسان منت است یؤید. این که لولا این که من می‌گفتم بر گردن شما بود، من آمدم برداشتم. یا به لحاظ این، یا به لحاظ این که می‌توانستم بگویم احتیاط جعل نکنم نکردم. براءت جعل کردم باز هم منت است.

س: ...

ج: بله.

س: ...

ج: یعنی با این ادعا نمی‌شود تفصیل، باید چه کار کرد؟ باید آن جا را محاسبه کرد و ببینیم مطلق می‌گوید یا تفصیل می‌دهد.

س: ...

ج: حق الطاعه نگفت؟

س: نه.

ج: آن مشهور است دیگه، مشهور می‌گوید آقا به شما نرسیده، شما آن جایی باید اطاعت بکنید که تکلیف به شما رسیده، نرسید به هر وجهی می‌خواهد نرسیده باشد.

س: ... اتفاقاً می‌بینیم مولی احتمال می‌دهیم مانع بر سر گفته‌اش باشد....

ج: ولی بالاخره نگفته، تا نگویید... نگفته دیگه.

س: ...

ج: آره آن مولایی که لال است نمی‌تواند بگوید باید این جوری کند، اظهار باید بکند، نمی‌گوییم باید لفظ بگوید که، باید اظهار بکند یعنی بفهماند به عبدش. اگر نه، همین طور تشنه‌اش هم هست و لال هم هست و هیچی نمی‌گوید، می‌گوید آقا می‌خواستی بگویی.

س: ...

ج: نه، منبه بیاید. تحلیل وجدان که می‌توانیم بکنیم. بعضی از بدیهیات هست که قیاساتها معها، یعنی قیاس دارد ولی قیاساتها معها. مثلاً شما می‌گوییم الكل اعظم من الجزء، استدلال دارد این ولی استدلال آن به حدی واضح است که با آن هست. چون کل همان جزء است مع زائد پس هر دو می‌شود.

س: ...

ج: وجدان می‌کنیم دیگه.

س: ... چرا نتوانیم تفصیل بدهیم بین آن جایی که مانع...

ج: چون تا محاسبه نکنیم آن چقدر حق به گردن ما دارد. پس باید حق او را، پس حق و مولویت او را باید محاسبه بکنیم که آن چقدر حق دارد، اگر حق دارد حتی در تکالیفی که

لم یبینہ یا نہ، این قدر حق ندارد به گردن ما؟ آن را باید محاسبه کرد و این بزرگواران آن را محاسبه نکردند، خللی که استدلال و کلمات این بزرگواران هست این است که آن را محاسبه نکردند که أم القضا یا است و از آن جا باید کار نشأت بگیرد. این را محاسبه نفرمودند، مناقشه در فرمایش ایشان این است که آن را وقتی محاسبه کردیم حالا باید ببینیم که واقعاً چی باید گفت.

و اما فرمایش دیگر... فرمایش بعدی فرمایش محقق یزدی دیگر یعنی محقق داماد است که ایشان هم یزدی است، این کلام دو یزدی تمام بشود ان شاء الله برویم...

و صلی الله علی محمد و آل محمد